

بررسی تأثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در ثمارالقلوب فی المضائف و المنسوب

محمد شیخ^۱

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان،
زاهدان، ایران

پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۰

دریافت: ۹۴/۹/۵

چکیده

ثمارالقلوب کتابی در لغت عربی و شامل مضائف و مضائف‌الیه‌ها و اسم‌های منسوبی است که تا عهد ثعالبی نیشابوری، یعنی اوایل قرن پنجم هجری، در زبان عربی رواج داشته است. با توجه به پیشینه دادوستدهای فرهنگی و زبانی که بین زبان فارسی و عربی وجود داشته، جلوه‌هایی از فرهنگ، عناصری از زبان و برخی اشارات تاریخی مربوط به ایران و زبان فارسی در این اثر بازتاب یافته است. در پژوهش حاضر، به بررسی انعکاس زبان فارسی و جلوه‌های فرهنگ ایرانی در **ثمارالقلوب** پرداخته شده است که آن‌ها را تحت چهار عنوان مسائل اجتماعی- فرهنگی، خصوصیات مناطق و نواحی، اشارات تاریخی و مسائل زبانی دسته‌بندی نموده‌ایم. شیوه بررسی ما در این مقاله، توصیفی- تحلیلی است. پرسش اصلی تحقیق این است که واژگان فارسی دخیل و ساختارهای فرهنگی اثرگذار در زبان عربی که در **ثمارالقلوب** موجود است، به کدامیک از ابعاد زبان فارسی و زندگی اجتماعی ایرانیان مربوط است؟ فرضیه ما این است که تأثیرات زبان فارسی، بیشتر مربوط به حوزه زندگی شهرنشینی و آیین پادشاهی و کشورداری باشد که شیوه زندگی قبیله‌ای و بادیه‌نشینی عرب، فاقد آن-ها بوده است. ذکر اسامی مکان‌ها، خوراکی‌ها، پوشیدنی‌ها، محصولات و خصوصیات که ویژه یک شهر یا منطقه است نیز در مرتبه بعدی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: ثمارالقلوب، ثعالبی نیشابوری، زبان فارسی، فرهنگ ایرانی، ادبیات تطبیقی.

E-mail: sheikh_m20@yahoo.com

* نویسنده مسئول مقاله:

۱. مقدمه

عبدالملک بن محمد الثعالبی، معروف به ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹ ق.ه) در نیشابور به دنیا آمده و با وجود سفرهایی که به بخارا، گرگان، اسفراین، مجدداً به گرگان، خوارزم، غزنین و هرات داشته است، سرانجام به زادگاه خود بازمی‌گردد و همان‌جا نیز از دنیا می‌رود. وی در آغاز، تحت حمایت خاندان میکال بود و در طول سفرهای خود با حامیان و بزرگان بسیاری از جمله بدیع‌الزمان همدانی، عتبی، مؤلف تاریخ یمینی، قابوس بن وشمگیر، ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتکین، سلطان محمود و مسعود غزنوی، ابوالفضل بیهقی و... دیدار و مصاحبت نموده که بسیاری از آثار خویش را یا به درخواست ایشان تألیف نموده و یا به آن‌ها تقدیم کرده است^۱ (انزایی‌نژاد، ۱۳۷۶: مقدمه/ پنج- هفده). گفتنی است حدود یک‌صد اثر در زمینه‌های مختلف از ثعالبی به جای مانده است^۲ که *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب* از شاخص‌ترین آن‌ها است.

۱-۱. تعریف مسئله

کتاب *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب* مشتمل است بر مضاف و مضاف‌الیه‌ها و اسم‌های منسوبی که تا روزگار مؤلف در زبان عربی متداول بوده است. با توجه به این‌که این ترکیب‌های اضافی، به شیوه‌ای که ثعالبی در این اثر تدوین کرده، در منبع دیگری توضیح داده نشده‌اند، بسیار حائز اهمیت می‌باشند. مؤلف، غالب این مدخل‌ها را ریشه‌یابی کرده، ماجرا یا واقعه تاریخی مربوط به آن را کاملاً توضیح داده و برای بیشترشان شواهد مثالی نیز از شعرهای عربی آورده است. در بیان اهمیت کار ثعالبی همین بس که بدون دانستن پشتوانه معنایی این ترکیب‌ها فهم معنای جمله یا بیتی که ترکیب مورد نظر در آن به کار رفته، دشوار خواهد بود. از آنجا که بسیاری از این ترکیب‌ها مأخوذ از زبان فارسی است و یا به حوزه زندگی فرهنگی- اجتماعی

ایرانیان و تاریخ ایران پیش از اسلام مربوط می‌باشد، نوشتار حاضر در پی بررسی ابعاد مختلف این تأثیرگذاری‌ها است.

این کتاب علاوه بر ارزش بسیاری که در حوزه زبان و ادبیات عربی دارد، حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره مسائل تاریخی- فرهنگی ایران و زبان فارسی است. پژوهش حاضر، کوششی است جهت بررسی و کشف ابعادی از زبان فارسی و برخی جلوه‌های فرهنگی- اجتماعی زندگی ایرانی که در این کتاب بازتاب یافته‌اند؛ بنابراین از رهگذر این بررسی می‌توانیم تا حدی به میزان روابط زبانی و فرهنگی ایرانیان و عرب‌ها در قرن‌های نخستین هجری پی ببریم و از طریق تحلیل آن‌ها ببینیم که چه مواردی تأثیر بیشتری بر زبان عربی تا قرن پنجم هجری داشته است. همچنین به نکته‌هایی پی می‌بریم که ممکن است در منابع فارسی به آن‌ها اشاره نشده باشد یا کمتر مورد توجه قرار گرفته باشند و یا آنچه ما می‌دانیم با آنچه در این اثر ضبط شده است، متفاوت باشد.

۲- ۱. روش تحقیق

اساس کار ما در مقاله حاضر، نسخه عربی کتاب *ثمارالقلوب* (۱۹۶۵) تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم است، اما در ارجاعات و مواردی که نیاز به ترجمه فارسی داشت، از ترجمه انزابی‌نژاد بهره گرفته‌ایم. نسخه عربی *ثمارالقلوب*، ۶۱ باب دارد که به صورت موضوعی دسته‌بندی شده است و ما بیشترین داده‌های این مقاله را از باب‌های زیر استخراج نموده‌ایم:

فیما یضاف و ینسب الی البلدان و الأماكن؛ فیما یضاف و ینسب الی أهل الصناعات؛ فی الحیة و العقب؛ فی سائر الحشرات و الهوام؛ فیما یضاف و ینسب الی ملوک الجاهلیة و خلفاء الاسلام (نک. ثعالبی، ۱۹۶۵: ۶ و ۷).

شیوه بررسی ما در این مقاله، توصیفی- تحلیلی است؛ به این صورت که ابتدا تمام مدخل‌های مستقل و توضیحاتی که ذیل سایر مدخل‌ها آمده است و به بُن-



مایه‌های فرهنگی- اجتماعی یا ویژگی‌های زبان فارسی مربوط می‌شود، استخراج نمودیم و در گام بعدی با توجه به خصوصیات مشترکشان، آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کردیم که عبارت‌اند از: مسائل اجتماعی- فرهنگی، خصوصیات مناطق و نواحی، اشارات تاریخی و مسائل زبانی. این چهار مورد، بدنه اصلی مقاله را تشکیل می‌دهند.

۲. پیشینه تحقیق

یکی از تحقیقات جامع و مشابهی که پیش از این مقاله و با همین رویکرد نسبت به فرهنگ‌نامه‌های عربی انجام گرفته است، رساله‌ای است با عنوان **نقد جلوه‌های فرهنگ، زبان و تمدن ایرانی در لسان‌العرب ابن منظور**. این رساله دکتری در پنج بخش، شامل ۱. واژه‌های معرب؛ ۲. معادل‌های فارسی؛ ۳. اشارات فرهنگی- تاریخی و اجتماعی؛ ۴. اشخاص؛ ۵. اعلام جغرافیایی، تنظیم شده است. نتیجه‌ای که نگارنده رساله حاصل نموده، این است که «اخذ و اقتباس‌های عرب‌زبان‌ها از فارسی و فرهنگ ایرانی بیشتر در حوزه تمدن بوده است» (محسنی، ۱۳۸۶: ۱).

دو تحقیق دیگر که موضوعات مشابهی با این نوشتار دارند، اما درباره منابع عربی دیگری نوشته شده‌اند، یکی «بررسی وام‌واژه‌های فارسی امثال مولد در مجمع‌الأمثال میدانی» است که سبزیان‌پور و جهانی (۱۳۹۳) تألیف کرده‌اند و دیگری «وام‌واژه‌های فارسی در کتاب الامتاع و المؤمنة ابوحيان توحیدی» است. مؤلفان در مقاله اخیر به معناشناسی بیش از صد واژه فارسی پرداخته‌اند و سعی ایشان بر این بوده است تا از رهگذر بررسی بسامد واژه‌های انتقال‌یافته به زبان عربی و بار فرهنگی آن‌ها، ابعاد فرهنگی تأثیرگذار را مشخص نمایند. تنها پژوهش مستقلی که در رابطه با مدخل‌های فارسی یا معرب کتاب **ثمارالقلوب** انجام شده است، مقاله «بررسی پدیده‌های ایرانی در منابع کهن عربی؛ بررسی موردی: رکوب‌الکوسج و سروة بست در ثمارالقلوب» می‌باشد.

تفاوت نوشتار حاضر با مقاله ذکرشده از دو جهت مشخص است؛ نخست، از نظر محدوده مورد بررسی است که در مقاله بالا تنها به بررسی دو مدخل از کتاب *ثمارالقلوب* پرداخته شده است، در حالی که ما علاوه بر پنجاه و چهار مدخل که به‌طور مستقیم به مسائل زبان فارسی یا اشارات فرهنگی- اجتماعی زندگی ایرانی مربوط می‌شد، ذیل سایر مدخل‌ها نیز اشاراتی یافتیم که به نحوی با موضوع مقاله ارتباط می‌یافت و مجموع آن‌ها یکصد و بیست و شش مورد است. تفاوت دوم، از نظر هدف تحقیق است. نویسندگان مقاله یادشده کوشیده‌اند تا دو مدخل مورد نظر را از دیدگاه جشن‌ها و آیین‌های باستانی و اساطیری واکاوی کنند، در حالی که ما در این مقاله به دنبال بررسی ابعاد تأثیرگذار زبان فارسی و جلوه‌های فرهنگی- اجتماعی زندگی ایرانی در یکی از متون کهن عربی هستیم که به زعم مؤلفان مقاله بالا، از زمینه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی فارسی- عربی است (نک. گنجیان خناری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۷).

۳. بحث و بررسی

مجموع مدخل‌های موجود در *ثمارالقلوب* ۱۲۴۴ مورد است و مدخل‌هایی که به‌صورت مستقیم به زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ ایرانی مربوط است، ۵۴ مورد می‌باشد؛ اما اشارات ثعالبی تنها محدود به همین موارد نیست، بلکه به تناسب موضوع و ذیل مدخل‌های مربوط به زبان و ادبیات عربی نیز به نکاتی می‌پردازد که با احتساب ۵۴ مورد قبلی، شمار آن‌ها به ۱۲۶ مورد می‌رسد و می‌توان آن‌ها را به چهار دسته مسائل اجتماعی- فرهنگی، خصوصیات مناطق و نواحی، اشارات تاریخی و مسائل زبانی تقسیم کرد.

۱-۳. مسائل اجتماعی- فرهنگی

آنچه در باب ویژگی‌های مردم برخی از نواحی ایران در این اثر آمده، مربوط به خراسان، خوزستان، سیستان، مرو، بخارا، توس و ری است. در دوبیتی که به‌عنوان



شاهد مثال، ذیل مدخل «لصوص الرئی» (دزدان ری) از مأمون نقل شده، به برخی از این ویژگی‌ها به صورت گذرا اشاره شده است:

زَهُوْ خِرَاسَانَ وَ تِیةَ النَّبِیْطِ وَ نَخْوَةَ الْخُوْزِ وَ غَدْرُ الشَّرِیْطِ
اجتمعتْ فیک و مِنْ بَعْدِ ذَا اَنْکَ رَازِیُّ کَثِیْرُ الْغَلَطِ

(ثعالبی، ۱۳۷۶: ۴۶۴)

یعنی: نازش خراسان و سرگردانی نبط و تکبر خوزستان و نیرنگ شرطه‌ها، همه در تو فراهم است؛ افزون بر این، تو راهزن پر گناه رازی هستی» (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۴۶۴). مشخص است که در بیت نخست، خراسان و خوزستان، مجاز با علاقه حال و محل هستند؛ یعنی ذکر محل و اراده افراد آن؛ بنابراین «زَهُوْ خِرَاسَانَ» یعنی نازش اهل خراسان و «نَخْوَةُ الْخُوْزِ» به معنی خودبزرگ‌بینی مردم خوزستان است.

ثعالبی ذیل مدخل دیگری نیز به وجه غالب مردم برخی نواحی فقط اشاره کرده و هیچ توضیحی برای آن‌ها نیاورده است. نیاوردن توضیحات نیز خودش نشانه‌ای از آشکار بودن صفت یا خصلت مورد نظر مردم آن منطقه است و به نظر می‌رسد به اندازه‌ای این ویژگی‌ها با ساکنانش عجین شده‌اند که برای مؤلف حکم مثل سائر دارد؛ بنابراین به شرح و بسط آن‌ها نمی‌پردازد. ذیل مدخل «صوفیة الدینور» آمده است: «به شمار بسیار صوفیان دینور مثل زنند... همان‌گونه که به حکمای یونان مثل زنند و به ... کارگران سیستان، و دزدان طوس و گربزان مرو و ملّاحان بخارا و صنعتگران چین» (همان: ۳۲۷).

علاوه بر این موارد، درباره غلام‌بارگی مردم خراسان نیز توضیح داده است و دلیل آن را سفرهای بسیار و طولانی‌مدت تجاری آن‌ها می‌داند که چون در این سفرها نمی‌توانستند زنان و کنیزان را با خود ببرند، به‌ناچار به غلامانشان روی می‌آوردند. همچنین جنگاوری و نیرومندی را از ویژگی‌های «خوارج سیستان» می‌داند (نک. همان: ۴۶۸ و ۵۲۴). درباره خساست اهل مرو نیز سخنی از یحیی بن اکثم نقل می‌کند که در

پاسخ خواننده‌ای گفته بود: «من از مردمان مرو هستم و به خست مرویان مثل زنده» (همان: ۵۵۳).

مورد دیگر از این مجموعه، کالاها و صنایع دستی، سنگ‌های قیمتی، محصولات خوراکی و درخت و گل است. کالاها و صنایع دستی‌ای که منسوب به شهرها و مناطق خاص هستند، عبارت‌اند از: «گلیم‌های دامغان، پارچه‌های ابریشمی ری، پیکان‌های ری، جوراب‌های قزوین، لباس‌های مرو، خز شوش، دیبای شوشتر، علم‌های دیلم، نمد سفید طالقان، سرمه اصفهان، کرباس، دیبا و ظروف مسی هرات، کاغذ سمرقند، خورجین و پنبه خراسان و پشم آذربایجان» (به ترتیب نک. همان: ۳۸، ۶۹، ۲۹۰، ۷۰، ۱۱۱، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۳۷، ۳۷۰، ۴۲۹، ۴۵۷، ۱۱۳، ۴۴۱، ۱۴۸).

همان‌طور که می‌بینیم این کالاها یا صنایع دستی در روزگار گذشته چنان مقبولیت عامی یافته بودند که حتی مرزهای جغرافیایی را درنوردیده‌اند و در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی رایج بوده‌اند؛ این پسندیدگی تا بدان‌جا بوده است که به حوزه زبان عربی نیز راه یافته و وارد دایره واژگان عربی شده است. فقط راجع به خورجین خراسان و پشم آذربایجان، ذکر دو نکته ضروری است؛ نخست این‌که «خورجین خراسان» درباره شخص یا کتابی به کار می‌رفته است که از جهاتی جامعیت داشته باشد و خود خورجین مراد گوینده یا نویسنده نبوده است: «از ابوبکر خوارزمی به یاد دارم که چون شخصی یا کتابی جامع و شامل می‌دید، می‌گفت: کشتی نوح است، یا جامع سفیان و یا خورجین خراسان» (همان: ۱۱۳). «پشم آذربایجان» نیز از آن جهت که پشم نامرغوبی بوده، معروف گشته است؛ به صورتی که خوابیدن روی آن به خوابیدن روی «خار سعدان» مانند شده است (همان: ۱۴۷).

همجواری ایران با سرزمین‌های عربی، همواره موجب دادوستدهای زبانی و فرهنگی بین آن‌ها بوده و این تبادلات نه‌تنها در دوره اسلامی، بلکه در عصر پیشااسلامی نیز وجود داشته است. به‌طور کلی آنچه را از تمدن ایران پیش از اسلام به زبان عربی راه یافته و به‌صورت مدخل‌هایی جداگانه یا به‌عنوان توضیحی ذیل یک



مدخل دیگر در *ثمارالقلوب* منعکس شده است، می‌توان به دو دسته *خصلت‌های پادشاهان و جشن‌ها و آیین‌های باستانی* تقسیم نمود.

پیش از این‌که به بیان ویژگی‌های چهارتن از پادشاهانی بپردازیم که در این اثر ذکر شده‌اند، باید به مواردی اشاره کنیم که به‌عنوان خصوصیات عمومی پادشاهان ایران مطرح شده‌اند؛ نخست «آراستگی و خوش‌سلیقگی پادشاهان پارس را در پوشاک و خوراک» (همان: ۴۴۸) بیان می‌کند؛ این صفات به حدی بوده است که عمر، خلیفه دوم، معاویه را به خاطر داشتن این صفات، «کسری‌العرب» خطاب می‌کرد. سپس به تاجدار بودن شاهان ایرانی اشاره می‌کند و در مقابل از عمر به‌عنوان «فرمانروای تازیانه‌دار» نام می‌برد. ذیل مدخل «دره عمر» (تازیانه عمر) از سرداری ایرانی به نام هرمزان نام می‌برد که وقتی در حالت اسارت، عمر را می‌بیند، می‌گوید: «من چهار پادشاه از خسروان تاجدار پارس را خدمت کرده‌ام، از هیچ‌کدام از آن چهار، هراسی و هیبتی که از این فرمانروای تازیانه‌دار دارم، نداشته‌ام» (همان: ۲۰۷).

در این اثر، مدخل جداگانه‌ای با عنوان «کنوز قارون» (گنج‌های قارون) وجود دارد که مثالی برای دارایی‌های بسیار زیاد و گران‌بهاست: «در فصلی از رسائل کهن خوارزمی خواندم: اگر می‌توانستیم بدان‌سان که در دل داریم، درباره تو انجام دهیم برای تو می‌فرستادیم خراج پارس را و عشر اهواز را و درآمد بصره را و تاج کسری را و نیم‌تاج شیرین را و گنج‌های قارون را و تخت بلقیس را» (همان: ۴۵۷). چنان‌که ملاحظه می‌شود، ثعالبی جلوه‌هایی از دارایی‌های ایران را نیز ذکر می‌کند. همچنین در جای دیگری به «گوهرهای شاهان پارس» اشاره می‌کند (نک. همان: ۱۳۶).

به‌جز موارد ذکرشده، دو مورد دیگر نیز از *خصلت‌های شاهان ایرانی*، در این اثر آمده است؛ یکی از این موارد، انداختن دشمنان و بدخواهان در زیر پای فیلان بوده است که آن‌ها را برای این کار تربیت کرده بودند (نک. همان: ۱۷۹). دیگری، ساختن بناهای باعظمت مثل ایوان کسری (ایوان مدائن) است که «کاخ برافراخته با بنایی شگرف و بسیار محکم و استوار را بدان مثل زنند؛ زیرا ایوان کسری از بناهای

شگفت‌آور جهان، و از زیباترین آثار شاهان است» (همان: ۵۹). ذیل مدخل دیگری نیز به این مسئله پرداخته است و تلاش عرب‌ها برای ساختن بناهای باشکوه مثل «غمدان، کعبه نجران، دژ مارد، ابلق خرد» و... را الگوبرداری از هنر معماری ایرانی می‌داند و در ذکر دلیل ساختن آن‌ها از زبان ابوعبیده گفته: «عرب می‌خواست در ساختن بناهای ارجمند با ایرانیان همسری جوید... از آن روی غمدان را ساخت و... چند بنای بزرگ را» (همان: ۴۴۹).

علاوه بر این صفات عمومی، ثعالبی در این اثر به صورت اختصاصی از چهارتن از پادشاهان ایران نام می‌برد که هرکدام از ایشان به جهت یا جهاتی، سرآمد اقران روزگار خویش بوده‌اند و بدان صفات منسوب گشته بودند؛ به گونه‌ای که با آن‌ها شناخته می‌شدند. اردشیر، یکی از این پادشاهان است که به اخلاق و سیرت نیکو زبانزد بوده است. مؤلف، ذیل مدخلی با عنوان «سیره اردشیر» به این نکته اشاره می‌کند و نیز کتابی با نام *حسن سیره* را به وی منسوب می‌داند که سرمشق دیگر پادشاهان در اخلاق و رفتار بوده است. همچنین برخی از سخنان اردشیر را درباره عدالت، به عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند (نک. ثعالبی، ۱۳۷۶: ۲۹۳-۲۹۴).

«عدل انوشروان» شاخص دیگری از دادگری^۲ شاهان ایرانی است که به زبان عربی وارد شده است؛ زیرا «جز اردشیر- به جهت این‌که پیش از او بود- هیچ‌کدام [از پادشاهان ساسانی] در دادگری به او نمی‌رسند و بدین‌روی در میان آن‌ها، در دادگری، به انوشروان مثل زنند. پیامبر اسلام (ص) در سال نهم سلطنت او زاده شد و به این هم‌زمانی بالید و فرمود: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ» (همان: ۳۶۳). در ادامه این مطالب نیز سخنانی را از قول انوشیروان درباره پرستش خداوند، رعایت عدالت در گرفتن مالیات از رعیت و نیز توصیه‌هایی در باب بخشش به جای عقوبت آورده است (نک. همان: ۳۶۴).

درباره بهرام گور، مدخلی با عنوان «رمی بهرام» دارد که ذیل آن فقط به مهارت بسیار زیاد او در تیراندازی اشاره می‌کند. اما در مورد صفات ظاهری خسرو پرویز



می‌گوید: «از ویژگی‌های خسرو پرویز این‌که در آن روزگار هیچ‌کس بلندبالا تر و تمام‌آفرینش‌تر و با اندامی کامل‌تر و زیباتر از او نبود» (همان: ۳۰۰).

موارد دیگری که ذیل این عنوان قرار می‌گیرند، «عید نوروز، جشن کوسه‌برنشین و آیین تقدیس آتش» است. درباره‌ی عید نوروز توضیح خاصی ذکر نشده است و فقط از آن به‌عنوان تاریخی که ابوغسان تمیمی، کتاب خود را به امیر نصر بن احمد اهدا نموده، یاد کرده است. اما درباره‌ی جشن «رکوب الکوسج»/ «کوسه‌برنشین»^۳ می‌نویسد: نام جشنی است که پارسیان در نخستین روز ماه آذر می‌کرده‌اند. در این روز مرد کوسه‌ای که خوردنی‌های گرم خورده و داروهای گرم بر تن خود مالیده، سوار [بر خری] می‌شده و جامه‌های مضحک پوشیده [بادبزی در دست، پیوسته خود را باد می‌زد و از گرما شکایت می‌نمود و مردمان برف بر او می‌زدند]. این سنت در بغداد و فارس مرسوم است (همان: ۲۵۰).

ذیل مدخل «سُجُود الّهْدُود» (سجده‌ی شانه‌به‌سر) نیز به آیین تقدیس آتش توسط زردشتیان اشاره شده است:

«وَمَلَّتْ هَدَاهِدَةً كَالْمَجُوسِ مَتَى تَرَ نِيرَانَهَا تَسْجُدُ»

یعنی: شانه‌به‌سرها سجده کردند، مانند مجوسان که هرگاه آتش [آتشگاه‌های] خود را ببینند، پیشانی به خاک نهند و نماز برند» (همان: ۲۷۰). ذیل مدخل «نَارُ الْمَجُوسِ» نیز دلیل بزرگداشت آتش را فقدان آیین حق در میان ملت‌ها ذکر می‌کند که تا آن زمان از سوی خداوند فرستاده نشده بود.

توضیحات ثعالبی راجع به ابعاد فرهنگی- اجتماعی ایران باستان به موارد بالا محدود نمی‌شود. وی «کشورداری، آبادانی و به‌کارگیری دانش ملت‌ها» را به‌عنوان سه وجه شاخص ایرانیان معرفی می‌کند (نک. همان: ۲۷۲). همچنین ذیل مدخل «سُرَّةُ الْأَرْضِ» (ناف زمین) به تعیین حدود مرزهای ایران و بیان برخی دیگر از صفات ایرانیان می‌پردازد:

به اقلیم چهارم، یعنی ایران‌شهر، ناف زمین گفته‌اند که میان رود بلخ تا آن سوی آذربایجان را دربرمی‌گیرد و ارمینیه را تا قادسیه و فرات و بحر یمن و دریای فارس را تا مکران و طبرستان. و این لقب از آنجاست که این سرزمین، میانه زمین است و در خط اعتدال واقع شده و راستی اندام و اعتدال حال مردمان آن نیز از این است؛ زیرا که آن‌ها نه مانند مردم روم و سیسیل سرخ‌روی هستند و نه مانند حبشیان، سیاه و نه مانند زنگیان، سوخته و تیره و نه چون ترکان، تکیده‌اند و نه چون مردمان چین، کوتاه‌قد» (همان: ۲۷۶).

«زیبایی، ارجمندی، والایی و ناموری» را ویژگی‌های شب‌دیز، اسب خسرو پرویز، بیان می‌کند (نک. همان: ۳۳) و در بیان صفات دیگر شب‌دیز، همین بس که «در میان اسبان همان‌گونه بود که خسرو پرویز در میان مردم، در درشتی اندام و حسن خلق و با هم داشتن جمال و آزادگی بدو مثل زنده» (همان: ۳۰۰). علاوه بر این به ماجرای حجامت کردن خسرو پرویز هم اشاره کرده است. همچنین، مدخل جداگانه‌ای در این کتاب وجود دارد با عنوان «شب‌دیز کسری» که ذیل آن به بیان ویژگی‌های خسرو پرویز می‌پردازد که پیشتر به آن پرداختیم.

مورد دیگر، ذکر نام «سیمرغ» در این کتاب است؛ هرچند به نظر می‌رسد توضیحی که برای آن ذکر شده است، برگرفته از منابع دوره اسلامی باشد، اما به این دلیل که ریشه این اسم و پشتوانه معنایی آن به پیش از اسلام و منابعی مثل *اوستا* و *بندهش* بازمی‌گردد، آن را جزء این عنوان قرار دادیم. بنا به روایت *اوستا* (یشت‌ها) پرنده اسطوره‌ای سیمرغ در دریای فراخکرت بر درختی آشیان دارد: (پورداوود، ۱۳۴۷: ۵۷۵/۱). اما براساس روایت *بندهش هندی*، سیمرغ در کوه البرز زندگی می‌کند و آشیانه‌اش نیز همان‌جاست (نک. دادگی، ۱۳۶۸: ۲۴۶). در مینوی خرد از پرنده دیگری به نام «چمروش» نیز نام برده شده است که هر سه‌سال یکبار از کوه البرز برمی‌خیزد و تمام دشمنانی که برای نابودی سرزمین‌های ایرانی آمده‌اند را از بین می‌برد ([ناشناس]، ۱۳۵۴: ۱۴۴).



به جز این‌ها در ذکر کشته شدن دارا توسط اسکندر، منبع اطلاعات خود را تاریخ‌های یونان و پارس ذکر می‌کند که این مطلب نشان‌دهنده قدمت و پیشینه تاریخ‌نگاری در ایران بوده که آن را با منابع تاریخی یونان در یک سطح قرار داده است (نک. ثعالبی، ۱۳۷۶: ۲۳۱).

مورد دیگر نیز دو ضرب‌المثل است که ثعالبی آن را به ایرانیان منسوب می‌داند؛ یکی مثال زدن به «بردباری خر» است که ذیل ویژگی‌های بزرگمهر ذکر می‌کند و دیگری «لبن الطیر» است؛ زیرا «فارسیان هرچیز دست‌نیافتنی را به شیر مرغ مثل زنند» (همان: ۴۵۹).

۲-۳. خصوصیات مناطق و نواحی

این مورد غالباً به صفتی از صفات یک مکان یا منطقه اشاره می‌کند که می‌توان آن را به گزندگان مناطق خاص و ویژگی‌های خاص مکانی تقسیم کرد. «افاعی سجستان» و «کژدم اهواز» از این موارد است. ذیل مدخل «افاعی سجستان» آمده است: «هرچیز پلید و پرگزند را به مار سیستان مانند کنند؛ همان‌گونه که به اژدهای مصر یا کژدم اهواز و عقرب شهر زور مئل زنند» (همان: ۳۸).

برخی از مکان‌ها به خاطر خصوصیات خوب یا بدی که داشته‌اند، همواره مورد توجه مسافران یا کسانی بوده که مدتی را در آنجا سپری کرده‌اند و یا اوصاف نیک و بد آن را از دیگران شنیده‌اند و در نتیجه وجه غالبی پیدا کرده‌اند که اهل زبان، آن‌ها را بدان صفات می‌شناختند؛ بنابراین ذهنیتی که از آن شهر یا مکان برای آن‌ها شکل گرفته بود، در نوشته‌ها و سروده‌هایشان تجلی می‌یافت. از جمله مکان‌هایی که در این اثر به صفات خاصی منسوب هستند، همدان و گرگان‌اند که اولی به سرما (برد هم‌دان) و دومی به داشتن هوای متغیر (هوا جرجان) معروف‌اند (نک. همان: ۶۷ و ۵۴۳). بنا بر قول جاحظ، اهواز به دو جهت مورد توجه بوده است؛ نخست این‌که «اهواز به تب دائم مشهور است، این تب هرچند غریب‌ها را می‌کشد، اما ساکنان آن را

نیز سریعاً گرفتار می‌کند» (همان: ۱۶۳) و دیگر این‌که هوای اهواز خاصیتی دارد که عطر و بوی خوش را به سرعت فاسد می‌کند و از بین می‌برد.

توس به جهت این‌که آرامگاه هارون‌الرشید در آن بوده، مورد توجه عرب‌ها واقع شده، اما در نظر ایشان مرو جایگاه خاصی داشته است؛ به همین خاطر آن را «امّ بلاد خراسان» و «مرو شاهجان» نامیده بودند.^۵ از شهرهای دیگر ایران که از نظر بازرگانان، مکانی بسیار خوب و دلپذیر برای زندگی بوده، شیراز است. «گل سرخ و گلاب گور»^۶ نیز به حدی خوشبو بوده است که به آن‌ها مثل می‌زده‌اند. همچنین ذیل مدخل «غوطه دِمَشَق» (باغستان‌های دمشق) از «شعب یوآن^۶ و سغد سمرقند»، به‌عنوان دو مورد از چهار سرزمین زیبا و دل‌انگیز جهان نام برده شده است. دربارهٔ ارزش نیشابور نیز به نقل قولی از عمرو بن لیث بسنده می‌کند که «می‌گفت: چگونه جنگ نکم از برای شهری که خاکش نُقل است و سنگش فیروزه» (همان: ۳۴۹).

دستهٔ دیگر از این مجموعه، سنگ‌های قیمتی و ارزشمند هستند. هرچند در سایر مناطق نیز این سنگ‌های گران‌قیمت کانی یافت می‌شده‌اند، اما «بیجاده، سیج (سنگ سیاه)، فیروزه و لعل» چنان با نام‌های بلخ، توس، نیشابور و بدخشان (نک. همان: ۶۳، ۲۶۶ و ۳۴۹). گره خورده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا دانست؛ همان‌طور که «عقیق یمن» و «مروارید عمان» مشهور و زبانزد شده‌اند.

گونهٔ دیگر این موارد، محصولات طبیعی یا کشاورزی هستند که به خاطر شرایط اقلیمی مناسب‌تر، مرغوب‌ترینشان در برخی نواحی خاص به عمل می‌آیند و از این جهت زبانزد می‌شوند. از جملهٔ این موارد «زعفران قم، بهی نیشابور، کشمش هرات، عناب گرگان، آلوی بُست، انار ری، سیب قومن، ترنج طبرستان، شکر اهواز، عسل اصفهان و گل نیشابور» (نک. همان: ۲۶۱، ۴۲۸، ۵۴۸، ۲۸۴، ۴۴۱ و ۳۴۸) هستند. گفتنی است که گل نیشابور «گونه‌ای گل خوردنی [است و] ... محمد زکریا در کتابی که دربارهٔ این گل نوشته به منافع آن^۷ بازپرداخته است» (همان: ۳۴۸).



دو نوع دیگر از این نوع، باقی مانده‌اند که «سرو بُست» و «نرگس گرگان» هستند. این سرو که به «سرو کاشمر^۱» نیز معروف است، در سال ۲۴۷/۲۳۲ ه.ق. به فرمان متوکل، خلیفه عباسی، قطع شد. کاشتن آن را به گشتاسب نسبت می‌دهند؛ سروی که «در بلندی و پهنا و راستی و سرسبزی کسی مانند آن ندیده و به جهت همین بی‌همتایی مایه سرافرازی و نازش خراسان بود و در زیبایی و شگفت‌ناکی بدان مثل زنند» (همان: ۲۷۷).

در بیتی هم که از ابوتمام، به‌عنوان شاهد مثال آمده، از «دورگاه‌های خراسان» به‌عنوان مکانی بسیار سخت از جهت دوری و غربت تعبیر شده است:

و ما اظنُّ النَّوَى تَرْضَى بِمَا صَنَعْتُ حَتَّى تُسَافِرَ بِي أَقْصَى خِرَاسَانَ...
(همان: ۱۹۳-۱۹۴)

نپندارم که آنچه دوری و غربت با من کرده، بدان خشنود گردد مگر این‌که مرا به دورگاه‌های خراسان بفرستد.

۳-۳. اشارات تاریخی

ثعالبی، ذیل برخی مدخل‌های این کتاب به چند مورد از اتفاقات تاریخی که مربوط به ایران پیش از اسلام است، به‌صورت گذرا اشاره می‌کند که ما نیز به‌صورت فهرست‌وار به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

- خراج سالیانه رومیان به پادشاهان ایران و ممانعت اسکندر از پرداخت آن که منجر به درگیری دو کشور و کشته شدن دارا گردید؛
- کشته شدن نعمان بن منذر به فرمان خسرو پرویز؛
- اجازه دادن خسرو پرویز به حاجب، پسر زراره تمیمی، به همراه طایفه‌اش برای آمدن به ایران به خاطر نجات آن‌ها از خشکسالی؛
- آمدن اسکندر به خراسان و بنا کردن کاخی در سمت غربی رودخانه بلخ و زهر دادن یارانش به وی (همان: ۹۶، ۲۳۱، ۱۸۰، ۵۲۶، ۴۳۶ و ۲۳۲).

۴-۳. مسائل زبانی

در *ثمارالقلوب* به برخی واژه‌های فارسی برمی‌خوریم که فقط نامی از آن‌ها برده شده است و به نکته خاصی اشاره نمی‌کنند و تنها تعداد کمی از آن‌ها به اختصار توضیح داده شده‌اند. این واژه‌ها را می‌توان به سه دسته اسامی مکان‌ها، نام‌های اشخاص و سایر واژه‌ها تقسیم نمود. فقط برخی از این موارد به توضیحاتی نیاز دارند که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم.

نخست درباره واژه «ایران» است که ذیل مدخل «ایام المضافة» یکبار به صورت نام شخص و بار دیگر به معنی کشور ایران آمده است. از «سیستان» نیز مکانی بسیار دور اراده شده است؛ به این صورت که مردم کوفه درباره کسی که به جایی رفته است و دیگر باز نمی‌گردد، ضرب‌المثلی داشته‌اند و می‌گفتند: «تا آن‌گاه که مصقله از سیستان بازگردد» (همان: ۳۹۱). درباره مقنن هم گفته شده است، وی «مردی یکچشم بوده و ادعای خدایی می‌کرد و از سحر و جادو بهره‌افری داشت» (همان: ۴۳۱). در مدخل «طَرْف الثَّمَام»، «یَز» نیز نام درختچه‌ای کوهی است که ساقه‌ای باریک و بی‌بند دارد، خوشه‌اش مانند ارزن و طعم آن شیرین است (نک. همان: ۳۳۸). در جدول زیر، فهرست کامل و تفکیک‌شده این واژه‌ها آمده است:

جدول ۱. فهرست واژه‌های فارسی *ثمارالقلوب*

اسامی مکان	نام‌های اشخاص	سایر واژه‌ها
ایران (۵۵، ۲۳۲) ^۹	ایران (۵۵)	بازی البرّ: باز دشتی (۶۲)
زرنج سیستان (۷۲)	هرزبازان (۴۵۶)	بازیار: پرورش‌دهنده (۶۲)
سیستان (۳۹۱)	شاعری به نام ابیوردی (۱۹۹)	یَز (۳۳۸)
بلخ (۱۴۲)	ملک المؤید خوارزمشاه (۲۶۳)	
اصفهان، هرات، سمرقند (۲۳۲)	سلمان فارسی (۳۶۶)	
خراسان (۲۶۸، ۴۶۱، ۴۸۹، ۵۵۷)	محمدبن الحسین الفارسی النحوی (۳۹۷)	
اصطخر فارس (۲۹۲)	کاتب المروزی (۴۱۰)	
شادمهر (۴۲۹)		
مرو (۴۶۸)		
بخارا (۵۵۷)		



آخرین مبحث این مقاله، پرداختن به واژه‌های معرّبی^{۱۰} است که در *ثمارالقلوب* آمده‌اند. پس از مطالعه این کتاب، به هشت واژه معرّب برخوردیم که هرکدام را با اصل فارسی آن آورده‌ایم. این کلمات که از زبان فارسی به دایره واژگان زبان عربی راه یافته‌اند، به سه صورت، معرّب شده‌اند: تغییر در اصوات، دگرگونی ساختمان لغات و یا ترکیبی از تغییرات ساختاری-آوایی که در جدول زیر آورده شده‌اند:

جدول ۲. فهرست واژه‌های معرّب *ثمارالقلوب*

واژه‌های معرّب	اصل فارسی
برکوار	گوارا
زُماورد	بزم آورد
بنفسج	بنفشه
فردوس	پردیس
صنج	چنگ
نرجس	نرگس
فالوذج	پالوده
کرکدن	کرگدن

«زماورد» لغتی است که ذیل مدخل «أكل الصّوفی» آمده است. ابن منظور در *لسان‌العرب* درباره این واژه می‌نویسد: «روی عن ابن عباس و روی أبو رُوُق عن الضحاک و أعتدت لهن مُتْكَأ قال بزُماورد». قوله «بزم آورد» فی القاموس الزماورد بالضم طعام من البيض و اللحم معرب و العامّة یقولون بزماورد» (نک. همان: ذیل «متک»). مترجم *ثمارالقلوب* کلمه «برکوار» را به نسخه دیگری ارجاع داده که در آن، معادل «هانی» و «هنی» آمده است (نک. ثعالبی، ۱۳۷۶: پاورقی ۳۹ و ۲۰۸). درباره «پالوده» نیز می‌گوید: «چیزی را که خوب دیدار و ناخوب اندرون باشد به پالوده بازاری مانند کنند» (همان: ۴۰۵). گفتنی است پیشینه کاربرد پاره‌ای از واژه‌های

فارسی موجود در *ثمارالقلوب* به قصیده‌های شاعران دوره جاهلی می‌رسد؛ به‌عنوان نمونه، «باز» در شعر امرؤ القیس، ابوذؤیب و عدی؛ «بنفسج» در شعر اَعشی؛ «تاج» در شعر عدی، نابغه و...؛ «خز» در شعر اَعشی، «کسری» در شعر عنتره و اَعشی؛ «نرجس» در شعر اَعشی به کار رفته‌اند (نک. آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۲۹-۱۴۲).

در پایان به دو نکته دیگر نیز اشاره می‌کنیم که ذکر آن‌ها در این مقاله خالی از فایده نیست؛ نخست درباره نوعی شیرینی است که در بغداد به آن «أصابعُ زینب» (انگشت زینب) می‌گفته‌اند (نک. همان: ۳۵). مانند این ترکیب، در زبان فارسی و کرمانجی^{۱۱} نیز وجود دارد. در بیرجند نوعی شیرینی می‌پزند که به «ساق عروس» مشهور است و رسم است که وقتی برای عروس، عیدی می‌برند، این شیرینی را نیز در کنار سایر وسایل قرار می‌دهند. همچنین در خراسان شمالی، نوعی انگور به رنگ طلایی روشن، باریک و به اندازه دو بند انگشت کوچک دست وجود دارد که به خاطر همین شکل ظاهری‌اش در زبان کرمانجی، آن را «بیچک بوکی» (انگشت عروسی) می‌نامند. این موارد را اگر نتوان از مقوله تأثیر و تأثر به شمار آورد، قدر مسلم این است که در زمره همانندی در نام‌گذاری براساس مشابهت دال و مدلول می‌توان قرار داد.

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به تقسیم‌بندی چهارگانه‌ای که ساختار مقاله را بر آن بنا نهادیم، جلوه‌های فرهنگی- اجتماعی زندگی ایرانیان در کتاب *ثمارالقلوب* بازتاب و نمود بیشتری داشته است که می‌توان آن‌ها را به دو دوره قبل و بعد از اسلام تقسیم کرد. آنچه مربوط به دوره اسلامی است، غالباً محصولات کشاورزی چون آلو، عنار، سیب، ترنج و... و صنایع دستی از قبیل پیکان، علم و سرمه و... و منسوجاتی مانند پارچه‌های ابریشمی، جوراب، لباس، خز و... را شامل می‌شود. عمده اشارات ثعالبی راجع به ایران پیشااسلامی مرتبط با زندگی و خصایل پادشاهان است. ثعالبی به ذکر نام چهار تن



از پادشاهان (بهرام، اردشیر، انوشیروان و خسرو پرویز) و بیان صفات اختصاصی ایشان می‌پردازد. هنگامی که به صورت عمومی از شاهان ساسانی یاد می‌کند، آن‌ها را فرمانروایانی دارای آیین پادشاهی و کشورداری و ثروت بسیار معرفی می‌کند و ساختن بناهای باشکوه و با عظمت مثل ایوان مدائن را به آن‌ها منتسب می‌داند و اذعان دارد که عرب‌ها در این زمینه از ساسانیان الگو پذیرفته‌اند. آنچه بیش از سایر موارد در این اثر جلوه کرده است، صفات بارز پادشاهان ایرانی است که در ظاهر، آراسته، در سیرت دادگر و در کشورداری بسیار توانمند بوده‌اند.

علاوه بر این، بسیاری از خصوصیات جغرافیایی، ویژگی‌های خاص مکانی و خصلت‌های بارز مردم مناطق مختلف ایران، از مرو تا آذربایجان و سیستان و اهواز، در این اثر ذکر شده است که از این میان، کالاها و صنایع دستی، سنگ‌های قیمتی و برخی محصولات خوراکی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. نکته قابل ذکر دیگری که می‌توان گفت، این است که تمام این ویژگی‌ها به دلیل محاسنی که دارند مطرح نشده‌اند، بلکه بعضی از مناطق مثل همدان، اهواز و گرگان، به خاطر سرما یا تغییرات آب‌وهوایی مشهور بوده‌اند. همین‌طور مردم برخی شهرها نیز به دلیل صفات ناپسندی که داشته‌اند، مورد توجه قرار گرفته‌اند. اما زمینه غالب ویژگی‌های نام‌برده شده در این کتاب، برشمردن شاخص‌های نیک و مثبت مناطق مختلف ایران می‌باشد. به صورت خلاصه می‌توان گفت که تأثیرات زبان فارسی و ابعاد فرهنگی-اجتماعی دخیل در زبان عربی بیشتر مربوط به حوزه زندگی شهرنشینی دوره اسلامی ایرانیان و آیین پادشاهی و کشورداری پادشاهان ساسانی بوده که در کانون توجه مؤلف *ثمارالقلوب* قرار گرفته است.

۵. پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال و زندگی‌نامه ثعالبی، نک. مقدمه انزابی‌نژاد بر *ثمارالقلوب*. همچنین نک. مقاله ایشان با عنوان «ثعالبی و کتاب *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*».
۲. عناوین شمار بسیاری از این تألیفات را انزابی‌نژاد در مقدمه‌ای که بر *ثمارالقلوب* نوشته، آورده است.
۳. برای آشنایی بیشتر با پشتوانه فرهنگی و چگونگی برگزاری این جشن، نک. فرهنگ *اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادب فارسی*، ذیل «کوسه‌برنشین». همچنین نک. مقاله «تفاوت کوسه‌گردی و کوسه‌برنشین» که مؤلف در گردآوری اطلاعات از منابع مهمی چون *التفهیم*، *برهان قاطع* و *زین‌الأخبار*، بهره گرفته است. از خلال توضیحات مربوط به این جشن در مقاله ذکرشده می‌توان فهمید که این جشن، نمایش نمادین تضاد سرما و گرماست؛ نوید آمدن فصل زمستان است و نیز این آیین در شهرهایی اجرا می‌شده که پول و مبادلات پولی به جای مبادلات پایاپای مرسوم بوده است؛ زیرا بابت اجرای این مراسم از مردم و به‌خصوص بازاریان هزینه‌ای دریافت می‌کرده‌اند.
۴. نک. توضیحات ثعالبی دربارهٔ مرو که ذیل مدخل «ثیاب مرو» آمده است.
۵. مطابق آنچه در *ثمارالقلوب* آمده «گور از آبادی‌های فارس است» (ثعالبی، ۱۳۷۶: ۵۴۸).
۶. شعب بوآن در استان فارس قرار داشته است (همان: ۴۰۱).
۷. دربارهٔ خواص گل نیشابور گفته شده است که «خوردن آن حالت قی و استفراغ را بهبود می‌بخشد و چون بعد از غذا کمی از آن بخورند، جلوی ناسازگاری بعضی غذاهای شیرین و چرب را می‌گیرد... این گل به‌خصوص خاصیت تولید سده و تشکیل سنگ در کلیه را ندارد؛ در صورتی‌که این خاصیت در سایر گل‌ها موجود است» (محقق، ۱۳۴۷: ۳۲۳).



۸. «در سنت مزدیسنان هست که زرتشت دو شاخه سرو از بهشت آورد و با دست خویش یکی را در قریه کشمر (کاشمر) و دیگری را در قریه فریومد کاشت... سرو کشمر (کشمر) در ادبیات فارسی ضرب‌المثل زیبایی و شگفتی است» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۴۶۶-۴۶۷). همچنین می‌توانید برای آگاهی بیشتر، نک. مقاله «سرو کشمر» صص ۱۹۵-۲۰۳. علاوه بر این، نک. مقاله «گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی» صص ۳۲۲-۳۲۴.
۹. عده‌های داخل پُرانتز در جدول شماره ۱، مربوط به شماره صفحات براساس *ثمارالقلوب* ترجمه انزابی نژاد است.
۱۰. در مقدمه رساله نقد *جلوه‌های فرهنگ، زبان و تمدن ایرانی در لسان‌العرب ابن منظور*، پیشینه مفصل و مبسوطی از نخستین آثار در باب بحث «معرب و دخیل» تا آثار متأخری که در دوره معاصر به این موضوع پرداخته‌اند، وجود دارد. این دسته آثار از کتاب *العین خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۵ ه.ق.)* آغاز می‌شود تا کتاب *The Foreign Vocabulary of the Quran, Jeffery (A), 1938* که با عنوان *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، توسط فریدون بدره‌ای در سال ۱۳۷۲ به فارسی ترجمه شده است.
۱۱. کُرمانجی (Kurmanji) بزرگ‌ترین شاخه گروه زبان‌های کردی است که بیشتر کردزبانان ایران، ترکیه، سوریه، عراق، آذربایجان و ارمنستان، بدان تکلم می‌کنند. این زبان همچنین زبان رسمی کردهای خراسان است.

۶. منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴). *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*. چ ۲. تهران: توس.
- ؛ فرامرز میرزایی و مریم رحمتی ترکاشوند (۱۳۹۳). «وام‌واژه‌های فارسی در کتاب *الامتاع و الموائسة ابوحيان توحیدی*». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. د ۵. ش ۵ (پیاپی ۲۱). صص ۱- ۴۱.

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۶). *لسان العرب: دراسة و تحليل حکمت کشفی فواز*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- انزابی نژاد، رضا (۱۳۷۶). «ثعالبی و کتاب ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب». مجله آیینة پژوهش، س ۸، ش ۶، صص ۵۸-۶۳.
- الثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۹۶۵). *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دارالنهضة مصر.
- (۱۳۷۶). *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*. ترجمه رضا انزابی نژاد. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- دادگی، فرنیخ (۱۳۶۸). *بندش*. به اهتمام مهرداد بهار. مشهد: توس.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۲۶). «سرو کاشمر». مجله دانشنامه، ش ۱ (خرداد). صص ۱۸۵-۲۰۳.
- سبزیان پور، وحید و هدیه جهانی (۱۳۹۳). «بررسی وام‌واژه‌های فارسی امثال مولد در مجمع‌الأمثال میدانی». نشریه ادبیات تطبیقی، س ۶، ش ۱۰ (بهار و تابستان). صص ۱۴۱-۱۶۷.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۲). «گیاهان و درختان مقدس در فرهنگ ایرانی». مجله آئینه، س ۱۹، ش ۴-۶ (تیر- شهریور). صص ۳۲۰-۳۲۹.
- گنجیان خناری، علی؛ سمیه‌السادات طباطبایی و سیدحسین طباطبایی (۱۳۹۴). «بررسی پدیده‌های ایرانی در منابع کهن عربی؛ بررسی موردی: «رکوب الکوسج» و «سروة بست» در ثمارالقلوب». دوفصلنامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، د ۳، ش ۲ (پیاپی ۶). صص ۱۵۷-۱۸۲.
- محسنی، شهباز (۱۳۸۶). *نقد جلوه‌های زبان و تمدن ایرانی در لسان‌العرب ابن منظور*. رساله دکتری. مشهد: دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی.
- محقق، مهدی (۱۳۴۷). «خاک نیشابور». مجله یغما، ش ۲۴۰ (شهریور). صص ۳۲۱-۳۲۳.
- محمدی، محمد (۱۳۷۴). *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*. تهران: توس.



- مفتخری، حسین؛ علی رجبلو و شهرزاد ساسان‌پور (۱۳۸۷). «تأثیر اصلاحات خسرو انوشیروان بر قشربندی اجتماعی ایران در عصر ساسانیان». فصلنامه علمی- پژوهشی *علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*. س ۱۷. ش ۷۱ (بهار). صص ۸۵- ۱۲۱.
- [ناشناس] (۱۳۵۴). *مینوی خرد*. ترجمه احمد تفضلی. بی‌جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- [۹] (۱۳۴۷). *یشت‌ها*. به کوشش ابراهیم پورداوود. تهران: طهوری.